

خارج اصول. بررسی تعاریف چهار گانه تعارض. جلسات ۵-۶-۱۴۰۱/۸/۱۱

در مباحث قبل تاحدی به تعاریف تعارض اشاره شد. تعریف اولی که از طرف مشهور بیان شد این است که بگوییم:

۱- أن التعارض تنافی مدلولی الدلیلین علی وجه التناقض أو التضادّ

۲- تعریف دوم از جناب شیخ انصاری است که عبارت ایشان در رسائل این است:

و هو لغة: من العرض بمعنى الإظهار، و غلب في الاصطلاح علی: تنافی الدلیلین و تمنعهما باعتبار مدلولهما؛ و لذا ذكروا: أن التعارض تنافی مدلولی الدلیلین علی وجه التناقض أو التضادّ. (فرائد الاصول. ج. ۴. ص ۱۱)

امتیازی که این تعریف بر تعریف قبل دارد این بود که اولاً تعارض را تنافی بین مدلولین نمی داند بلکه حقیقت تعارض را تنافی بین دلیلین می داند. لیکن آن گونه تنافی بین دو دلیل که ناشی از تنافی بین دو مدلول باشد. در این تعریف دوم تعارض را از اوصاف دلیلین می داند نه مدلولین. اگر چه بین دو مدلول هم تنافی وجود دارد.

۳- تعریف محقق خراسانی: تعارض عبارت است:

التعارض هو تنافی الدلیلین أو الأدلة بحسب الدلالة و مقام الإثبات علی وجه التناقض أو التضاد حقیقه أو عرضاً بأن علم بكذب أحدهما إجمالاً مع عدم امتناع اجتماعهما أصلاً. كفاية الأصول (طبع آل البيت) ؛ ص ۴۳۷

از تنافی دو یا چند دلیل. به حسب الدلالة

۴- شیخ استاد ما تعریف چهارمی را از تعارض ارائه می دهند و آن عبارت است از:

التنافی بین الدلیلین للتنافی بین المدلولین أو للعلم بعدم اجتماعهما شرعاً

تمایز آن از سه تعریف قبلی گفته می شود:

۱- ان التعارض من باب التفاعل و مادته العرض فمعناه ان يعرض كل واحد من الدلیلین نفسه لدلیل الحجیه

واژه تعارض از باب تفاعل است و حقیقت باب تفاعل دو طرف می خواهد. ماده تعارض عرض است و هیأت آن باب تفاعل است لذا دو عرض باید مد نظر قرار گیرد.. این دو دلیل خود را عرضه می کنند بر دلیل حجیت خبر.

روایت اول می گوید من حجت هستم روایت دوم می گوید من حجت هستم. هر دو خود را عرضه می کنند بر آن دلیلی که خبر را حجت می کند و هر کدام می خواهند آن دلیل حجیت را مخصوص خودشان قرار دهند.

گاهی شما هستید و یک مطلب و یک روایت. مشکلی نیست لیکن اگر شما باشید مطلب واحد ولی دو روایت نا هماهنگ هر کدام از اینها می خواهند دلیل حجیت را به خود اختصاص دهند. فیتنافیان فی هذه الجهة چون هر کدام می خواهند دلیل حجیت را به خود اختصاص دهند بگویند من حجت بالفعل هستم نه دلیل دیگر. با هم در تنافی می افتند.

فكان كل واحد منهما يريد ان يكون هو المشمول لدليل الحجه دون الآخر للتنافي بينهما
گویا در تعارض دو روایت متعارض هر کدام می خواهند که خودشان نه دیگری مشمول حجیت باشد و این که هر روایت می گوید من نه دیگری، این اختصاص طلبی در اثر تنافی بین دو دلیل متعارض است و:
سبب التنافي بينهما هو التنافي بين مدلوليهما.

آنچه موجب بوجود آمدن تنافی بین دو روایت یا بفرمایید بین دو دلیل شده است تنافی مدلول دو روایت است لذا تعارض تنافی بین دو دلیل است که ناشی و مسبب از تنافی بین دو مدلول باشد:

فالتنافي بين المدلولين حيثيه تعليليه للتنافي بين الدليلين في مقام شمول دليل الاعتبار لكل منهما
تنافی بین دو مدلول علتی است که بوجود آورنده تنافی بین دو دلیل است. سنخ تنافی بین دو دلیل هم از این سنخ تنافی است که هر یک از این دو دلیل می خواهند خود دلیل اعتبار خبر را بخود اختصاص دهند و شمول دلیل اعتبار خبر را از دیگری نفی می کنند.

فالتعارض ليس هو التنافي بين المدلولين. كما يقول المشهور لا التنافي بين الدليلين على وجه المسامحه. بل هو التنافي بين الدليلين على نحو الحقيقه

آن گونه که مشهور در تعریف خود بیان کردند و گفتند تعارض اساس عبارت است: از تنافی بین دو مدلول این سخن مشور صحیح نیست حقیقت تنافی، تنافی بین دو دلیل است نه دو مدلول.

از سویی اگر بگوییم تعارض فقط تنافی بین دو دلیل است و بس این هم تعبیر مسامحه خواهد بود. تعارض نه حقیقتاً تنافی بین دو مدلول است نه حقیقت تعارض، صرف تنافی بین دو دلیل است. بلکه بلکه حقیقتاً دو دلیل متعارض با هم می جنگند و جنگشان هم از این جهت است که هر یک می خواهند دلیل اعتبار را به خود اختصاص دهند.

ان التنافي بينهما من جهة عدم شمول ادله الاعتبار لكل منهما.

هرگز نمی توان گفت دلیلی که خبر را حجت قرار داده است هم خبر الف را معتبر می داند بالفعل و هم دلیل دوم را معتبر می داند بالفعل. نمی شود این دو دلیل تصادق داشته باشند بلکه تمناع دارند یکی دیگر را منع می کنند.

و منشأوه عدم امکان جعل کل المدلولین. منشا عدم امکان جعلهما هو التنافی بینهما.

اگر بپرسید چرا دلیل الف و دلیل ب تصادق ندارند و چرا هماهنگ نیستند؟

جواب این است که چون دو مدلول قابل جمع نیست.

هم نماز جمعه واجب باشد و حرام باشد قابل جمع نیست!

اگر گفته شود که چرا قابل جمع نیستند؟

گفته می شود چون بین وجوب و حرمت که مدلول هر دو دلیل است تمناع و تنافی است.

و منشأو عدم امکان جعلهما(مدلول) هو التنافی بینهما(مدلول)

بیانی دیگر

اگر بخواهیم این را از پایان به اول توضیح دهیم بیان این است که بین دو مدلول (وجوب و حرمت برای نماز جمعه تنافی است لذا مولای حکیم نمی تواند این دو مدلول را جعل کند و لذا چون این دو مدلول جمع نمی شوند اگر جایی دیدیم که یک دلیل می گوید نماز جمعه بخوان و یک دلیل می گوید نماز جمعه نخوان. می گوییم بین این دو دلیل تعارض است و ریشه آن تمناع دو مدلول یعنی وجوب و حرمت است و چون نمی شود این دو مدلول از طرف حکیم با هم جعل شود می گوییم بین دلیل اول که می گفت نماز بخوان با دلیل دوم که می گوید نماز جمعه نخوان تعارض است.)

تعریفی را که شیخ استاد ما بیان کرد دو فراز دارد. تاکنون فراز اول روشن شد که تعارض عبارت است از التنافی بین الدلیلین للتنافی بین المدلولین.

اما فراز دوم تعریف ایشان این است:

او للعلم بعدم اجتماعهما شرعاً

مرحوم اخوند می گفت تنافی بر دو قسم است:

۱- تنافی به نحو تناقض

۲- تنافی به نحو نضاد

تنافی به نحو تناقض عبارت است از این:

که یک روایت بگوید نماز جمعه واجب است و یک روایت بگوید نماز جمعه واجب نیست.

این تنافی علی وجه التناقض است.

ثم ان التنافی تارةً یکون علی نحو التناقض (که امر دائر مدار بین وجود و عدم است) کان یکون مدلول احدهما وجوب شی و مدلول الاخر عدم وجوبه. (این تنافی علی نحو التناقض بین دلیلین)

و اخرى یکون علی نحو التضاد

گاهی دو تعارض بین دو روایت با تناقض تفسیر نمی شود امر دائر بین وجوب و عدم وجوب جمعه نیست بلکه تنافی علی نحو التضاد است دو امر وجودی. یکی بگوید نماز جمعه واجب است دیگری بگوید نماز جمعه حرام است. بین وجوب و حرمت تضاد است زیرا هر دو امر وجودی هستند. بین وجوب و حرمت تضاد بالذات هست. تنافی بین دو امر وجودی است. لیکن :

وهو (تنافی) یکون بالذات کان یکون مدلول احدهما وجوب شی و الاخر حرمة.

این چیزی است که اخوند از آن به تضاد حقیقی نام بردند و استاد به تضاد بالذات تعبیر کردند.

والاخری بالعرض.

بخش دوم این: للعلم بعدم اجتماعهما شرعاً

گاهی بین احکام خمسہ تکلیفیه تضاد حقیقی و ذاتی است و از آن جمله بین وجوب و حرمت تضاد است بالحقیقه والذات.

لذا اگر یک دلیلی گفت نماز جمعه واجب است دلیل دیگری گفت نماز جمعه حرام است، این دو دلیل در اثر تنافی حقیقی و بالذات بین الوجوب والحرمة تنافی دارند.

لذا گاهی تضاد بالذات است و گاهی بالعرض.

کان یکون مدلول احدهما وجوب صلاه الظهر يوم الجمعة والاخر وجوب صلاه الجمعة يومها. فانه و ان امکن جعل کلیهما الا انا نعلم بکذب احدهما للعلم بعدم اکثر من خمس صلوات فی اليوم واللیله.

تضاد بالعرض جایی است که ما اگر به خود دلیل بما هو هو نگاه کنیم هیچ گونه تمناع و تنافی و تضادی نیست. یک روایت بگوید ظهر جمعه بر تو نماز جمعه واجب است روایت دیگر مثلاً بگوید ظهر جمعه بر تو ظهر واجب است. این دو دلیل اگر بما هو هو یک نگاه شوند بایکدیگر تمناع و تضاد و تنافی ندارند زیرا مانعی عقلاً نداریم که در روز جمعه هم نماز جمعه واجب باشد و هم نماز ظهر واجب باشد. یعنی عقلاً هیچ مانعی ندارد من در روز جمعه پنج نماز واجبم شش نماز بشود. ظهر جمعه هم جمعه بخوانم و هم ظهر. ولی شرعاً چنین چیزی قابل قبول نیست.

زیرا ما از خارج می دانیم که شارع مقدس در همه روزهای هفته و از جمله روز جمعه پنج نماز بیشتر جعل نکرد یقین داریم که روز جمعه دو واجب عینی بر من نیست. لذا با توجه به این امری که می دانیم و به جهت شرع ما می دانیم بین آن روایتی که می گوید روز جمعه نماز ظهر بخوان با آن روایتی که می گوید روز جمعه نماز جمعه بخوان تضاد بوجود آمد لیکن تضاد، تضاد بالعرض است نه بالذات و حقیقت. از این جهت بین این دو روایت تنافی است که می دانیم پنج نماز هرگز به شش نماز مبدل نخواهد شد. نمی شود هر دو با هم واجب باشد. این حقیقت را مرحوم آخوند ره به این عنوان در تعریف اخذ کرد که تضاد گاهی حقیقی است و گاهی عرضی است.

تمانع و تنافی این روایات با هم بالعرض می باشد. همین حقیقت در تعریف استاد وحید به این عبارت آمد:

او للعلم بعدم اجتماعهما شرعاً

تضاد بالعرض تنافی بالعرض بین دو مدلول در جایی است که ما از خارج می دانیم شرعاً این دو حکم قابل جمع نیستند یعنی می دانم قطعاً روز جمعه، یا جمعه واجب است یا ظهر، به این جهت بین دو دلیل تنافی بوجود آمد.

نکته دیگری که در توضیح سخن می توان گفت این است:

و لا يخفى ان التضاد بقسميه ينتهي الى التناقض

تضاد بین دو چیز چه تضاد حقیقی و بالذات باشد یا بالعرض باشد هر دو نوع تضاد بازگشت به تناقض است و این است سرّ کلام اهل معقول که می گویند:

استحاله اجتماع نقیضین و استحاله ارتفاع نقیضین ام القضا یا است.

زیرا حتی در تضاد هم که تنافی بین دو امر وجودی است مآل و بازگشت و حقیقت آن، تناقض است:

لذا لا يخفى ان التضاد بقسميه ينتهي الى التناقض فان وجود احد الضدين تؤمّ لعدم الآخر.

مگر نه این است که بین سفید و سیاه تضاد است لذا اگر چیزی سفید بود دیگر سیاه نیست! کما اینکه اگر یک چیزی سیاه بود دیگر سفید نیست.

اگر به این امر دقت شود که بین وجود سفیدی و سیاهی چه نسبتی است خواهید گفت تضاد. اما اگر به همین جمله دقت شود و همین جمله را بشکافیم که نمی شود چیزی هم سفید باشد هم سیاه باشد این یعنی این که یک چیز نمی شود هم سفید باشد هم سفید نباشد.

در بحث ما هم در تضاد بین وجوب جمعه و حرمت جمعه اگر نگاه به وجوب و عدم باشد رابطه تضاد است اما اگر همین شکافته شود یعنی نمی شود جمعه هم واجب باشد هم واجب نباشد.

تضاد بالعرض هم قضیه از این قرار است . بین وجوب جمعه و ظهر تضاد بالعرض است. نمی شود در روز جمعه هم نماز جمعه واجب باشد و هم نماز ظهر واجب باشد. یعنی وجوب ظهر معنایش عدم وجوب جمعه است هم چنانکه وجوب جمعه معنایش عدم وجوب ظهر است لذا در هر دو تضاد ذاتی و عرضی وجود اخذ الضدین توأم است با عدم ضد آخر.

این یعنی : وقضیته استحاله اجتماع النقیضین و ارتفاعهما هی ام القضایا.

مرحوم آخوند هم تضاد را ذکر کرد و تناقض را. اما در حقیقت همان تنافی کافی بود. زیرا تنافی حقیقی تنافی بالتناقض هست و تضاد هم بازگشت به تنافی بالتناقض دارد.

والحاصل انّ مرجع التناقض هو عدم امکان شمول دلیل الاعتبار لکلا الدلیلین لعدم امکان جعل کلا المدلولین. (این در تضاد بالذات) او لعلم بعدم جعل المدلولین (تنافی تضاد بالعرض) وان کان جعلهما ممکناً کوجوب الظهر و الجمعة یومهما. اصل جعل وجوب ظهر و وجوب هر دو در روز جمعه عقلاً مانعی ندارد لیکن ما میدانیم چون نمازها ششگانه نیست یکی واجب است.

لأنّ الجعل یستلزم التناقض فی المجعل (عقلاً می گوییم دو جعل اشکالی ندارد هر دو واجب باشد لیکن اگر دیدیم بالعرض هر دو جمع نمی شود این جعل وجوب جمعه و ظهر مستلزم تناقض در مجعول است)

خلاصه: فالتعارض هو التناقض بین الدلیلین او للعلم بعدم اجتماعهما شرعاً.

تاکنون چهار تعریف بیان شد.

حسین مقدس

جلسات ۵-۶

۱۴۰۱/۸/۱۱

